

برای قوآدان، و قوآدانشان، در سالگرد کودتای سوّم اسفند

محمد علی اصفهانی

www.ghoghnoos.org

امسال هم باز، از پیش از سالگرد انقلاب بیست و دو بهمن هزار و سیصد و پنجاه و هفت مردم، تا همین امروز - سالگرد کودتای سوّم اسفند هزار و دویست و نود و نه «پدر و بنیانگذار ایران نوین» - کارگزاران و عاشقان دستگاه ساواک و زندان و شکنجه و تیرباران آریامهری، طلبکار ما درآمده اند که چرا انقلاب کردید.

درست است که ملا ها، هم، روی اعلیحضرت همایونی را سفید کرده اند، و هم، روی شمر و یزیدی را که وجود مبارک این مولتی میلیونر های امروز و مولتی ده شاهی های دیروز، طفیل روضه خوانی در مورد کار هایی است که آن ها انجام داده بودند.

- شغل؟

- آخوند

- تخصص؟

- کفن دزدی، روضه خوانی، موعظه در جلوت و آن کار دیگر در خلوت، امامت جماعت و جمعه، یا حد اکثر: مرجعیت تقلید.

- چگونگی رسیدن به این عالی ترین مدار؟

- یکی دو سال پیش، این را نوشته بودم:

... یکی هست زآیات نیمه عظام

(نکرده است تحصیل خود را تمام)

یکی دیگر اما پس از اجتهاد

(پس از آن که یک چند نوبت بداد)

کنون مرجع دین شده توی قم

چو روباه، بگرفته بر دست، دم

(ز روباه هم خواستم پوزشی

که خواندم چون او این چنین جاکشی)

«چه خوش گفت فردوسی پاکزاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد:»

«زیان کسان از پی سود خویش

بخوانند و دین اندر آرند پیش»

نشاید مسلمان بخوانی کسی

که سجده بَرَد سوی خار و خسی

بُود قبله اش چون جماران، در او

نشانی ز توحید و ایمان مجو... (۱)

و الخ. یعنی الی آخر.

بله. این ها درست است. من خودم هم کم در باره ی اشتباهات و بدتر از اشتباهات خودمان در آن

انقلاب ننوشته ام. و در باره ی دروغ بزرگی به نام «سرفت انقلاب».

کدام سرفت عزیزجان؟ ما را سه نقطه (... یعنی دو نقطه ..) گیر آورده ای؟

خودمان دو دستی تحویلشان دادیم.

... و نمی دانم چه افسونی همه ی ما را گرفته بود که نمی توانستیم نه پشت سرمان را نگاه کنیم و نه

جلو رویمان را.

ما می توانیم به خودمان دروغ بگویم و از «سرفت انقلاب» به دست آخوند ها حرف بزنیم. این طوری

خودمان را تطهیر خواهیم کرد و نفسی به راحتی خواهیم کشید و با وجدانی آسوده، به فرزندانمان

خواهیم توانست بگویم که تقصیر ما نبود.

اما چرا. تقصیر ما بود. تقصیر خود ما بود.

دزد، کارش دزدی است. ولی تو یا باید چشمت را بسته باشی، یا باید حضور نداشته باشی، و یا باید

حضور داشته باشی اما ناتوان باشی، تا دزد بتواند کالایت را بدزدد.

و ما، هم چشم هامان باز بود، هم حضور داشتیم، و هم توانا بودیم. اما کالایمان را - کالای انقلاب را - با

دست های خودمان به آخوند ها تحویل دادیم.

آن ها چیزی را نذریدند. چیزی را از ما تحویل گرفتند. خیلی راحت.

خیلی راحت تحویلش گرفتند و ملاخورش کردند... (۲)

بله. این ها درست است. همه اش درست است این ها. و صد تا بدتر از اینش هم. اما این قوآد های

آریامهری، غلط می کنند که از این حرف ها، و از این اوضاعی که پیش آمده است، بل می گیرند.

حالا، راست است که بچه های موسوم به نسل سوم، که آن روز های بیا و بروی این ها را اصلاً ندیده

اند، گاهی - بعضی هاشان - حرف های این ها را باور می کنند که انگار «ایران آریایی»، همان که

مهرش، یعنی خورشیدش، آن روز ها در سایه ی آمریکا، محمد رضا نام داشت، و امروز هم در سایه ی

آمریکا و اسرائیل و شیوخ خلیج «عربو پرسیک» (نه «خلیج فارس» که واژه پی است موجب خشم و عدم رضایت خنازیر آن منطقه، و قطعاً تبعات نامطلوب و مابقی قضایا) مهر تابان نامیده می شود، بهشت برین بوده است.

این، عیب ندارد، یعنی عیب دارد، اما عیب ندارد. چیزی که بدجای آدم را می سوزاند این است که حالا باید از شکنجه گر های آن روز ها هم عذر بخواهد. و البته که صنّار بده آش / به این خیال باش.

گفتم بد نیست که این شعر را در سالروز کودتای «بنیانگذار ایران نوین»، نه در پاسخ به این قوآدان (که بی نیاز از پاسخند) بلکه در پاسخ به قوآدان این قوآدان، یعنی در پاسخ به «تئورسین» ها و «تاریخنگاران» و کوفت و زهر مار هایی که پول های تقسیم شده و تقسیم شونده ی پرویز ثابتی ها آب از لب و لوجه شان سرازیر کرده است و دامن از کفشان و پایین تر از کفشان ربوده است بنویسم. هرچند که از رو رفتنی نیستند. و نباشند. به درک اسفل السّافلین.

سوم اسفند ماه ۱۳۸۷

سالروز کودتای رضاپالانی

محمد علی اصفهانی

تمساح های متأسف

حشرات دوزیست

و قورباغه های غزلخوان

اینک به راحتی

تصحیح می کنندمان:

هم زود بود

هم دیر بود

هم

اصلاً ضرورتی نداشت

و هم

هرگز از آن طریق

نه می شد، نه می شود، و نه خواهد شد.

پس:

صفر

بچه های نادان!

*

تمساح های منأسف
حشرات دوزیست
و قورباغه های غزلیخوان
همه چیز را - مثل همیشه -
علمی تر از همه
می دانند.
و برای همین هم هست که
به ما نمی مانند.
وگرنه کاری ندارد:
آن ها هم
می توانند.

- به جای انشاء
املاء می نوشتید
یا رونویس ای کاش!
اما هزار حیف:
سار از درخت پرید
و سرد شد دیگر آس.

*

تمساح های منأسف
حشرات دوزیست
و قورباغه های غزلیخوان
گویا
(با آن همه علوم)
این را نخوانده اند و نمی خوانند
که:
پیش می آید گاهی
یک عدّه بی سواد
(مثل من و تو، او و شما، ایشان)
انشاء را چرا.

اما

املاء و رونویس را...

... نمی دانند!

* قوآد، یا پا انداز، انگل است. انگل روسپیان. برعکس خود روسپی، که اینارگر است. اینارگر تن خود، برای خاطر فرزندان و خانواده ی خود. هرچند آن جریان سیاه ارتجاع نوین (که تا بن و بنیان آخوند است و گنبدیده، اما ادوکلن زده)، نشسته بر نوک پیکان تکامل، او را «جنده» می نامد، و از این کلمه به عنوان دشنام استفاده می کند. دشنام به خودش و دستگاه ایده نولوژیک خودش البته...

۱ - ندارد براندازی نرم، سود:

<http://www.ghoghnoos.org/honar/tanz/tanz01/barandazy-n.html>

۲ - یک جوانه ی ارجمند از هیچ جاتان رُست نتواند:

<http://www.ghoghnoos.org/honar/honarg/honarg01/javaaneh.html>

** ضمناً شاید لازم به توضیح نباشد که تشبیه بعضی ها به حیوانات، نه به قصد اسائه ی ادب به

حیوانات است. که قبلاً هم نوشته ام:

من در مواردی اینچنین، پیشاپیش، از همه ی حیوانات - از گاو و خر و سگ و خوک و عنتر گرفته تا بزمجه و غیره - عذرخواهی می کنم. با یاد آوری این که حیوانات (به طور طبیعی) حیوانند و به اقتضای طبیعت خودشان و بر مبنای غرایز خودشان عمل می کنند. اما وقتی که یک انسان، به یکی از آن ها تبدیل می شود، دیگر، این امر، یک امر طبیعی نیست:

انسانی اگر چون کبوتری پر کشید، نه کبوتر، بلکه انسانی است که پر ویال گشوده است؛ و اگر چون

سگی مبتلا به بیماری هاری (بر خلاف سگان شریف و مهربان) پاچه گرفت و درید، نه سگ، بلکه

انسانی است که پاچه گرفته است و دریده است.

و میان این دو، فرق است!